

# تأثیر جنگ اوکراین بر چشم‌انداز نظم جهانی

هادی زمانی

۹ مه ۲۰۲۲ (سالروز پیروزی بر آلمان هیتلری)

[www.hadizamani.com](http://www.hadizamani.com)

جنگ اوکراین را میتوان از جهات متعددی بررسی کرد. یکی از مهمترین آنها تأثیر این جنگ بر چشم انداز تحولات نظم جهانی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نوشته حاضر به این موضوع می‌پردازد.

## نظم‌های تجربه شده

در ظرف یک سده جامعه بشری نظم‌های جهانی متفاوتی را تجربه کرده است: نظم چند قطبی که پیش از جنگ جهانی دوم بر جهان حاکم بود، نظم دو قطبی که بعد از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی تجربه شد، نظم تک قطبی که بعد از فروپاشی شوروی پدیدار گشت و شرایط کنونی که نظم جهانی در حال گذار و تحول است. هر نظم دارای ویژگی‌ها، نقاط قوت و ضعف خاص خود است که ریشه آنها را می‌توان در پاسخ به سوال‌های زیر جستجو کرد:

- قدرت اعمال نظم در اختیار چه نهادی است: همه کشورها، تنها قوی ترین کشور، یا چند کشور قوی؟
- سازمان‌های لازم برای اعمال نظم مورد نظر کدام‌اند، چه قوانینی می‌بایست بر آنها حاکم باشد و قدرت در آنها می‌بایست چگونه تقسیم و اداره شود؟
- نظم حاکم تا چه حد می‌بایست تابع ارزش‌های خاص باشد؟ این ارزش‌ها کدامند؟ نظم حاکم تا چه حد می‌تواند ارزش‌هایی را که با یکدیگر در رقابت و در تنش هستند در بر گیرد و تنش‌های ناشی از این امر می‌بایست چگونه مدیریت شوند؟

## نظم چند قطبی

در یک سیستم چند قطبی یک کشور قوی نمی‌تواند جهان بینی، خواست‌ها و هژمونی خود را بر همه بازیگران تحمیل کند. از سوی دیگر، در نظم چند قطبی ما با جابجایی مکرر توازن قدرت در درون و در بین مناطق مواجه هستیم که غالباً شکل قهرآمیز به خود می‌گیرد. در این نظم، قطب‌های سیستم برای کسب قدرت بیشتر مدام با یکدیگر در جنگ و مناقشه هستند. در این روند، ائتلاف‌های پر شماری شکل می‌گیرند که کم دوام بوده و در واکنش به سیر تحولات و تغییرات توازن قوا دائم در حال جابجایی و دگرگونی می‌باشند. در چنین نظامی همکاری و رسیدن به اتفاق نظر برای حل مشکلات دشوارتر است و وجود جهان‌بینی‌های متفاوت می‌تواند با سرعت به بی ثباتی سیستم بیانجامد.

در مجموع در این نظم، قوانین بازی شفاف و روشن نیستند و خروجی سیستم کمتر قابل پیش بینی است. مرجع مشخصی که بتواند تنش‌ها و مناقشات بین کانون‌های قدرت را کنترل و مدیریت کند وجود ندارد. در این سیستم به دلیل وجود بازیگران متعدد، تغییر مکرر توازن قوا، پر شماری و کم دوامی ائتلاف‌ها و نبود مکانیزم موثری برای میانجیگری بین قطب‌ها، احتمال خطای محاسبه بالا است و نظام از بی ثباتی، پیش بینی ناپذیری و بحران‌های سیستماتیک رنج می‌برد.

نظم چند قطبی تا پیش از جنگ جهانی دوم برای مدتی طولانی بر جهان حاکم بود و به بروز جنگ‌های متعدد و بزرگی، از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم انجامید.

## نظم دو قطبی

در نظم دو قطبی دو ابر قدرت دنیا را بین خود تقسیم میکنند و همه کشورها را مجبور می‌سازند تا رهبری یکی از دو قطب را بپذیرند. در این نظم قوانین بازی مشخص، روشن و شفاف‌اند. هر بازیگر میدانند که دشمن وی کیست، از چه درجه آزادی عمل و اختیارات برخوردار است و خطوط قرمز سیستم کدام‌اند. کنترل مناقشات منطقه ای آسان تر است، زیرا این مناقشات معمولاً منطقه‌ای می‌مانند و جهانی نمی‌شوند. ترس از خطر جنگ‌هایی که میتوانند هر دو طرف را نابود کنند مانع از ماجراجویی و از کنترل خارج شدن مناقشات میشود. در مجموع این نظم، در مقایسه با دو نظم دیگری که تجربه شده‌اند، از شفافیت، پیش‌بینی پذیری و ثبات بیشتری برخوردار است.

از سوی دیگر، در این نظم تمرکز سیستم بیشتر بر حفظ امنیت و کسب قدرت است تا ارتقا ارزش‌ها و سیستم بیشتر به حفظ شرایط موجود متمایل است تا تغییر و تحول. افزون بر این، بخش قابل توجهی از توانایی اقتصادی دو قطب صرف مسابقه تسلیحاتی و کسب برتری نظامی می‌شود. در این سیستم جناح‌های متخاصم به یکدیگر بی اعتماد هستند. سیستم دچار بی اعتمادی و کسری اعتماد سیستماتیک است. لذا، احتمال اینکه دو قطب سیستم در برابر اشتباهات و اقدام‌های خصمانه یکدیگر واکنش‌های بیش از اندازه نشان دهند بالا است. در نتیجه در این نظم ظرفیت بالقوه برای نابودی کامل سیستم بیشتر از نظم‌های دیگر است.

نظم دو قطبی بعد از جنگ جهانی دوم، تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر جهان حاکم بود. در مقایسه با نظم پیشین، نظم دو قطبی، ثبات و توسعه اقتصادی چشمگیری به ارمغان آورد. گرچه سهم قابل توجهی از ثروت جهان را در مسابقه تسلیحاتی به هدر داد، جنگ‌های نیابتی متعددی بر جهان تحمیل کرد و بخش بزرگی از جهان را همچنان از مزایای توسعه اقتصادی بی نصیب گذاشت.

## نظم تک قطبی

در نظام تک قطبی کشور حاکم می‌تواند ارزش‌ها، منافع و سیاست‌های خود را بر کشورهای دیگر تحمیل کند. مهمترین مشکل این سیستم تمرکز بیش از اندازه قدرت و نبود مکانیزم‌های موثر برای کنترل و پاسخگو کردن قطب یا کشور حاکم است. کشور حاکم به سرعت تصویری غیر واقع بینانه از قدرت خود پیدا می‌کند و بسوی یک جانبه‌گرایی، «آرمانگرایی» و اقدام‌های نسنجیده تمایل پیدا می‌کند. این امر نهایتاً بقا و ثبات کل نظام را به خطر می‌اندازد. کشور حاکم همواره خطری بالقوه برای امنیت دیگران است و می‌تواند امنیت دیگران را به راحتی به خطر بیندازد. در این سیستم کشور حاکم وظایف و مسئولیت‌های بیش از اندازه‌ای در خارج از مرزهای خود عهده‌دار می‌شود. از سوی دیگر، سایر کشورها سعی می‌کنند سواری مجانی از کشور حاکم بگیرند، بیشترین بار مالی اداره و حفظ امنیت سیستم را بردوش آن می‌گذارند و بار مالی خود را تا حد اکثر ممکن کاهش می‌دهند. مجموعه این عوامل نهایتاً باعث ضعف و از پا درآمدن کشور حاکم می‌شود. در مجموع، نظم تک قطبی ناپایدار و بی ثبات است و قدرت‌های دیگر دائم قدرت قطب حاکم را به چالش می‌کشند.

فروپاشی شوروی به نظام دو قطبی که بر جهان حاکم بود پایان داد و جهان را وارد یک نظام تک قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا کرد. اما این شرایط دوام نیاورد. در نبود رقابت و مکانیزم‌های موثر برای پاسخگو کردن قدرت، آمریکا با سرعت به سوی یکجانبه‌گرایی، نا دیده گرفتن قید و بندهای بین‌المللی و سیاست‌های نسنجیده فرو غلتید و به اقداماتی دست زد که پایه‌های قدرتش را تضعیف کرد. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ که با مخالفت بسیاری از متحدین آمریکا روبرو شد، مهمترین مصداق این روند است.

عده‌ای تصمیم آمریکا در سال ۲۰۰۴ برای گسترش بیشتر ناتو به اروپای شرقی را نیز ناشی از افت کیفیت تصمیم‌گیری در نظم تک قطبی میدانند. در سال ۲۰۰۳ آمریکا در ایجاد یک ائتلاف جهانی برای حمله به عراق دچار مشکل شد و برای حل این مشکل به کشورهای اروپای شرقی روی آورد. کشورهایایی که به این ائتلاف پیوستند در سال ۲۰۰۴ به عضویت ناتو پذیرفته شدند. تصمیم آمریکا برای گسترش ناتو به اروپای شرقی یک تصمیم استراتژیک بسیار مهم بود. از دید این منتقدین، در صورت وجود رقابت و مکانیزم‌های موثر برای پاسخگو کردن قدرت، چنین تصمیم مهمی احتمالاً به این صورت اتخاذ نمی‌شد.

تأثیر منفی نظم تک قطبی را حتی در سیاست‌های داخلی آمریکا نیز می‌توان مشاهده کرد. برای مثال، عده‌ای سیاست آزاد سازی نظام بانکی و مالی آمریکا را که به بحران ۲۰۰۸ انجامید ناشی از فضای نظم تک قطبی می‌دانند.

در هر دو مورد بالا، نسبت دادن تمامی مسئله به بی انضباطی ناشی از نظم تک قطبی و نادیده گرفتن نقش تعیین کننده سایر عوامل، ساده سازی صورت مسئله خواهد بود. اما فضای حاکم نیز بی تأثیر نبود.

همانطور که در بالا اشاره شد، یکی از مشکلات اصلی نظم تک قطبی شکل گیری یک ضد ائتلاف است. از تعادل خارج شدن نظام سیاست گذاری آمریکا، به ویژه در عرصه سیاست خارجی، از یکسو، و سر برآوردن قدرت‌های اقتصادی جدید، از سوی دیگر، باعث شد که این ضد ائتلاف با سرعت و در ابعاد متعددی شکل بگیرد. به این ترتیب قدرت مطلق آمریکا تضعیف شد و نظم تک قطبی نوپا وارد دوره بحران‌های سیستماتیک گشت.

## شرایط کنونی

شرایط کنونی نظم جهانی را با عنوان‌های متفاوتی، مانند نظم تک قطبی ضعیف، نظم چند قطبی ضعیف، نظم بدون قطب و نظم در حال گذار توصیف کرده‌اند.

رشد اقتصادی سریع چین، هندوستان، برزیل، آفریقای جنوبی، ... سبب گشته که نظام اقتصادی جهان از شرایط تک قطبی مطلق خارج شده و بسوی یک نظم چند قطبی حرکت کند. این تحول عمدتاً به عرصه اقتصادی محدود بوده و در عرصه‌های سیاسی، نظامی و نهادهای فراملی مانند سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بازتاب بسیار محدودی داشته است.

علیرغم پیدایش کانون‌های جدید قدرت که برتری آمریکا را تضعیف کرده‌اند، آمریکا همچنان قدرت برتر جهان است. در نظم جهانی، قدرت بر سه پایه قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و قدرت نرم استوار است. در هر سه زمینه آمریکا با فاصله زیادی از رقبای خود جلوتر است. درآمد سرانه آمریکا بیش از سه برابر چین و دو برابر روسیه و چندین برابر هندوستان است. به لحاظ کیفی این شکاف اقتصادی بسیار عمیق‌تر از آن است که از شاخص‌های کمی مانند درآمد سرانه می‌توان برداشت کرد. در زمینه قدرت نظامی و قدرت نرم نیز وضعیت مشابهی وجود دارد. به لحاظ قدرت اتحادیه‌های استراتژیک نیز، آمریکا بسیار قوی‌تر از اردوگاه رقیب است. قدرت ناتو و کشورهای متحد آمریکا با قدرت متحدین استراتژیک اردوگاه رقیب آمریکا قابل مقایسه نیست.

قدرت روسیه در نظم جهانی عمدتاً متکی به تسلیحات هسته‌ای است. به لحاظ اقتصادی و قدرت نظامی متعارف، روسیه بیشتر یک قدرت منطقه‌ای است تا یک قطب جهانی. قدرت چین برعکس عمدتاً متکی بر رشد اقتصادی است. به لحاظ قدرت نرم و اتحادیه‌های استراتژیک، هر دو کشور، در مقایسه با آمریکا، در موقعیت بسیار ضعیف‌تری قرار دارند. افزون بر این، در چین هنوز اتفاق نظر و اراده لازم برای تبدیل شدن به قطب اصلی نظم جهانی و به عهده گرفتن وظایف مربوط به آن وجود ندارد. چین اولویت خود را همچنان توسعه اقتصادی می‌داند و مایل نیست که انرژی خود را صرف پذیرش مسئولیت بیشتر در نظم جهانی کند. بخشی از رهبری چین معتقد است که اقتصاد چین هنوز آنقدر قوی نیست که بتواند هزینه رهبری نظم جهانی را تحمل کند.

پر کردن فاصله موجود بین قدرت‌های نوپا و آمریکا دشوار و زمان‌بر خواهد بود. قدرت‌های نوپا هنوز آنقدر قدرتمند نیستند که بتوان آنها را قطب‌های نظم جهانی دانست. اما به اندازه کافی نیرومند هستند که بتوانند قدرت آمریکا را محدود کنند و مانع از آن شوند که آمریکا بتواند به صورت یک قدرت مطلق در نظم جهانی عمل کند. گرچه درآمد سرانه چین بسیار کمتر از آمریکا است، اما به دلیل جمعیت انبوه آن، چین از نظر بزرگی اقتصاد به زودی آمریکا را پشت سر خواهد گذاشت و به اقتصاد اول دنیا تبدیل خواهد شد. از این منظر، اهمیت اقتصاد هند نیز با سرعت در حال افزایش است. در مجموع، اکنون آمریکا به راحتی گذشته نمی‌تواند خواست‌ها و برنامه‌های خود را به اجرا بگذارد و مدام با چالش‌های متعددی از سوی کانون‌های جدید قدرت روبرو است.

شرایط کنونی را بسته به اینکه از کدام زاویه به آن نگاه کنیم، میتوان یک نظم تک قطبی یا چند قطبی ضعیف و یا نظم در حال گذار توصیف کرد. از این دید که آمریکا هنوز قدرت برتر جهان است، ما با یک نظام تک قطبی ضعیف، متشکل از یک قطب ضعیف شده که دیگر قدرت مطلق ندارد و چند کانون قدرت نوپا که مدام قدرت قطب اصلی نظام را به چالش میکشند روبرو هستیم. از دید شکل‌گیری کانون‌های جدید قدرت، ما با یک نظم چند قطبی ضعیف و یا شرایط در حال گذار به یک نظم چند قطبی رو برو هستیم.

ضعف نظم کنونی و خلا قدرت ناشی از آن برآمده از سه منشا متفاوت است. نخست قدرت‌گیری سایر کشورها. دوم رشد نهادهای بین‌المللی و فراملی که آزادی عمل همه بازیگران نظم جهانی را محدود می‌کنند. سوم مجموعه‌ای از مشکلات گلوبال که حل آنها در چارچوب ساختارهای ملی میسر نیست.

شرایط کنونی وضعیت پایداری نیست. نبود یک مکانیزم موثر برای پاسخگو کردن قدرت، تنظیم رقابت‌ها و حل مشکلات موجب بروز بحران‌های پرشمار و پر خطری در دو دهه گذشته شده است. جنگ‌های افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، اوکراین، بحران هسته‌ای کره شمالی و ایران و مجموعه‌ای از مشکلات گلوبال نمونه بحران‌هایی هستند که جهان در دو دهه گذشته تجربه کرده است. این وضعیت که با سرعت فزاینده‌ای جهان را بسوی بحران‌های بیشتر و عمیق‌تر می‌برد، یک خطر جدی برای امنیت و صلح جهانی است.

### **ضرورت یک نظم جدید**

وضعیت کنونی را از یک منظر دیگر نیز می‌توان دید. جهان کنونی را دیگر نمی‌توان برپایه نظام‌های تک قطبی، دو قطبی و یا چند قطبی کلاسیک اداره کرد. بلکه اداره جهان جدید نیازمند یک نظم جدید است که متکی به همکاری متقابل و رقابت سازنده باشد و بر پایه مجموعه‌ای از قوانین، سازمان‌های فراملی و ارزش‌های مشترک اداره شود.

این امر ناشی از سه تحول در نظام جهانی است. نخست ظهور قدرت‌های جدید در عرصه اقتصاد جهانی. دوم رشد فزاینده مشکلات گلوبال که حل آنها تنها در سطح گلوبال و با همکاری متقابل همه بازیگران نظم جهانی میسر است. سوم پیچیدگی فزاینده اقتصاد جهانی و ساختاری که برای مدیریت مناسبات جهانی ضروری است.

رشد اقتصادی سریع چین، هندوستان، ... و پیدایش قدرت‌های اقتصادی جدید یک واقعیت انکار ناپذیر است. این روند به احتمال قوی ادامه خواهد یافت. تحولات فناوری می‌تواند موجب تسریع این روند و جابجایی‌های پردامنه و مکرر در توازن قوای اقتصادی کشورها گردد. نظم جهانی باید بتواند پذیرای این تحولات باشد و فضای مناسب را برای تحقق آنها فراهم آورد. در غیر این صورت بحران‌های فزاینده نهایتاً موجب فروپاشی نظم موجود خواهند شد.

اکنون جهان با مشکلات متعدد و بسیار پر مخاطره‌ای روبرو است که اساساً گلوبال می‌باشند و حل آنها تنها بر پایه همکاری مشترک بین همه کشورها میسر است. گرمایش زمین یک نمونه برجسته این گروه از مشکلات است که هستی و امنیت کل محیط زیست جهان را تهدید می‌کند. برخورد با این مسایل مدت‌هاست که به اولویت نظام جهانی تبدیل شده است.

افزون بر این طی چند دهه گذشته پیچیدگی اقتصاد و مناسبات جهانی به شدت و با سرعت فزاینده‌ای افزایش یافته است. مدیریت و اداره این وضعیت نیازمند یک ساختار اداری بزرگتر، بسیار پیچیده‌تر و کارآمدتر است. بازتاب این امر را می‌توان در پیدایش مجموعه بزرگی از سازمان‌های منطقه‌ای و فراملی جدید طی چند دهه گذشته مشاهده کرد.

علیرغم این تغییرات، اصلاح ساختار اداری و رهبری نظم جهانی بسیار آهسته بوده و متناسب با تحولات جامعه جهانی نبوده است. بصورتی که اکنون عدم انطباق بین ساختار اداری و ساختار اقتصادی نظم جهانی یکی از عوامل بحران نظم کنونی است. برای مثال، ترکیب شورای امنیت سازمان ملل همچنان مانند هفتاد سال پیش است و ترکیب آن نمایانگر واقعیت‌های جهان کنونی نیست. در ساختار مدیریت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز اصلاحات لازم انجام نگرفته است.

ساختار نظام مالی و پولی جهان یکی از مواردی است که نظم جهانی را گرفتار مشکلات متعددی ساخته است و اصلاح هرچه سریع‌تر آن از جهات متعددی ضروری است. ایالات متحده آمریکا مانند هر کشور دیگری سیاست‌های پولی و مالی خود را بر پایه نیازهای اقتصاد خود تنظیم می‌کند. اما از آنجا که دلار آمریکا ارز ذخیره نظام پولی جهان نیز هست، سیاست‌هایی که آمریکا برای اقتصاد داخلی خود تدوین می‌کند دارای پیامدهای سنگینی برای اقتصاد سایر کشورها است. برای مثال، به دلیل موقعیت دلار در نظام پولی جهان، آمریکا توانسته است یک کسری تراز پرداخت‌های جاری به بزرگی تولید ناخالص ملی هندوستان انباشته کند. این کسری آمریکا دارای پیامدهای بسیار سنگینی برای ثبات و رشد اقتصادی بقیه جهان است، اما بقیه کشورها هیچگونه کنترلی بر این شرایط ندارند.

قدرت تقریباً انحصاری آمریکا در بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سیستم بانکی سوئیفت (SWIFT) و تسلط آن بر این سازمان‌ها یکی از مناقشات نظم کنونی جهان است. بسیاری از قدرت‌های نوپا معترض‌اند که آمریکا از این سازمان‌ها به صورت ابزارهای سیاست خارجی خود و تحمیل خواست‌های خود استفاده می‌کند. یک مشکل دیگر نظام مالی جهان ناتوانی آن برای تامین سرمایه مورد نیاز کشورهای در حال رشد و به ویژه کم توسعه یافته است. تقریباً تمام پس انداز جهان جذب سرمایه گذاری در کشورهای توسعه یافته می‌شود. اصلاح نظام پولی و مالی جهان یکی از اولویت‌های مهم برای ایجاد یک نظم جهانی قانونمند و عادلانه است.

طی چند دهه گذشته تعداد سازمان‌ها، نهادها و مصوبات بین‌المللی به شدت افزایش یافته است. اما مشکلات همچنان پا برجا هستند، زیرا تصمیم‌ها و مصوبات این نهادها به ندرت به اجرا گذاشته می‌شوند. اصلاح این وضعیت یکی از اولویت‌های فوری نظم جهانی است. تقاضا برای ایجاد نهادهای همه جانبه و فراگیری که بتوانند برای مشکلات موجود راه حل‌های عملی ارائه دهند و تنها محفل‌ی برای گفتگو نباشند به شدت افزایش یافته است.

یک نظام چند قطبی که صرفاً بر پایه رقابت بنا شده باشد پر تنش و بی ثبات است. اما یک نظم چند کانونی که بر پایه همکاری متقابل، رقابت سازنده و ارزش‌های مشترک بنا شده باشد کارآمد و با ثبات خواهد بود. در نظم جدید کانون‌های قدرت وجود خواهند داشت، اما هیچ کدام یک قطب واقعی، به معنای دقیق کلمه نخواهند بود. زیرا هیچ یک در شرایطی نخواهند بود که بتوانند خواست‌های خود را بر دیگران تحمیل کنند. در این سیستم قدرت هر بازیگر نه تنها توسط سایر کشورها، بلکه توسط مجموعه‌ای از قوانین و سازمان‌های منطقه‌ای و فراملی نیز محدود و کنترل می‌شود. شرکت‌ها و موسسات اقتصادی فراملی نیز بازیگران دیگر چنین نظامی هستند که اهداف خود را دنبال می‌کنند. به عبارت دیگر در این نظام، نظم ناشی از یک سیستم مدیریت عقلایی است.

ایجاد این نظم جدید مستلزم یک نظام حکمرانی جهانی متشکل از مجموعه قوانین ضروری و مکانیزم‌های موثر برای تضمین اجرای این قوانین است تا بتواند تنش‌هایی را که بین اعضا به وجود می‌آیند کنترل و مدیریت کند. بدون چنین مکانیزمی نظم چند کانونی پایدار، با ثبات و کارآمد نخواهد بود. اما در نبود یک دولت جهانی ایجاد چنین مکانیزمی بسیار دشوار خواهد بود.

در شرایط موجود تحقق این امر تنها از طریق اصلاح نهادها و نظم موجود، در یک فرایند تدریجی و تکاملی (evolutionary)، بر پایه گفتگو، تعامل و همکاری میسر است. این روش اجازه خواهد داد تا نظم جدید بر پایه ارزش‌های مشترک مدون در منشور حقوق بشر سازمان ملل بنا شود تا بتواند نظامی عادلانه و پایدار باشد. انجام این کار دشوار، اما شدنی است.

نظم جدید میتواند با اصلاح نظم موجود ساخته شود که سازمان ملل و نهادهای برتون وود (Breton Wood) در کانون آن قرار دارند. به نظر نمی‌رسد که قدرت‌های نوحاسته خواهان تغییر تمام عیار نظام موجود باشند. برای بخش بزرگ جامعه جهانی، از جمله قدرت‌های نوحاسته، مسئله اصلی رعایت قوانین موجود و داشتن فرصت مشارکت در نظام تصمیم‌گیری است. نظم چند کانونی جدید می‌بایست در روندی اصلاحی و تکاملی از درون نظم موجود برخیزد، زیرا روش‌های غیر اصلاحی عملاً نشدنی و بسیار پر مخاطره خواهند بود.

مشکلات گلوبال جدید که ثبات همه کانون‌های قدرت را تهدید میکنند و همه آنها در رفع این مشکلات دارای منافع مشترک می‌باشند، در واقع فرصتی برای گذار سامانمند از نظم تک قطبی ضعیف کنونی به یک نظام چند کانونی قانونمند و با ثبات است. ضرورت مبارزه با این مشکلات که حل آنها تنها با همکاری همه کشورها و در سطح گلوبال میسر است، شکل‌گیری تدریجی و تحکیم این نظم جدید را تسهیل میکند. مبارزه با فقر و حل مشکلات گلوبال می‌تواند در صدر اولویتهای نظام جهانی جدید باشد.

## تأثیر جنگ اوکراین

جنگ اوکراین دارای پیامدهای متعددی برای نظم جهانی و سیر تحولات آن است که چند مورد آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نخست، جنگ اوکراین شانس ایجاد یک نظم چند کانونی قانونمند را تضعیف کرده است. همانطور که در بالا اشاره شد، در شرایط کنونی ایجاد این نظم جدید تنها از طریق اصلاح تدریجی نظم کنونی در یک روند تکاملی و تعاملی میسر است. جنگ اوکراین با ایجاد رویارویی نظامی، نظم جهانی را که در حال گذار از یک نظام تک قطبی به یک نظام چند قطبی بود از مسیر اصلاحی خارج کرده و در مسیری انداخته است که از شانس کمتری برای گذار سامانمند به یک نظم چند کانونی قانونمند برخوردار است.

دوم، جنگ اوکراین شانس این را که وضعیت کنونی دوباره به یک نظم دو قطبی بیانجامد تقویت کرده است. روسیه هدف سیاست خارجی خود را ایجاد یک نظم چند قطبی که روسیه یک قطب اصلی آن باشد اعلام کرده است. جنگ اوکراین با آشکار کردن ضعف‌های استراتژیک روسیه و تشدید این ضعف‌ها، شانس روسیه را برای دستیابی به این هدف به شدت کاهش داده است. روسیه در جنگ اوکراین، در ارزیابی قدرت خود دچار خطای محاسبه شد و آن را بیش از آنچه که هست تصور کرد. روسیه حتی اگر در جنگ اوکراین پیروز شود، همچنان قدرتش بسیار کمتر از چین خواهد بود. در شرایط موجود روسیه تنها می‌تواند به عنوان شریک چین در یک نظام دو قطبی جدید به رهبری چین و آمریکا ایفای نقش کند. این مغایر با هدفی است که روسیه در سه دهه گذشته دنبال کرده است.

سوم، جنگ اوکراین کار ایالات متحده آمریکا را نیز دشوارتر ساخته است. بنا بر مواضع اعلام شده، اولویت سیاست خارجی آمریکا مقابله با قدرت چین است. جنگ اوکراین با راندن روسیه به آغوش چین، پیگیری این هدف را برای آمریکا دشوارتر خواهد ساخت. تامین هدف استراتژیک آمریکا مستلزم جلوگیری از نزدیک شدن روسیه و خاورمیانه به چین است. جنگ اوکراین نه تنها روسیه را به چین نزدیکتر کرده، بلکه می‌تواند موجب نزدیکی بیشتر خاورمیانه به بلوک چین - روسیه گردد. این امر برنامه خروج آمریکا از خاورمیانه، به منظور تمرکز بر روی چین را دشوارتر خواهد کرد. در شرایط جدید مقابله با برنامه هسته‌ای ایران نیز برای آمریکا دشوارتر خواهد شد. تشدید و تعمیق جنگ اوکراین می‌تواند به دسترسی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای بیانجامد. مشابه این ملاحظات در مورد هندوستان و پاره‌های دیگر از کشورها نیز مطرح است.

چهارم، جنگ اوکراین باعث نزدیکی بیشتر اتحادیه اروپا به آمریکا و ناتو شده و شانس نسبتاً کمی را که برای حضور اتحادیه اروپا در نظم جهانی، به عنوان یک قطب مستقل وجود داشت به شدت تضعیف کرده است. حضور اتحادیه اروپا به عنوان یک قطب مستقل شانس گذار سامانمند نظم کنونی به یک نظم چند کانونی قانونمند را تسهیل می‌کند. زیرا اتحادیه اروپا می‌تواند به عنوان یک عامل تعدیل‌کننده بین آمریکا و بلوک چین - روسیه عمل کند و شانس این را که گذار به نظم جدید بتواند دست آوردهای لیبرال دموکراسی را حفظ کند تقویت می‌کند. جنگ اوکراین این ظرفیت سیستم را تضعیف کرده است.

پنجم، جنگ اوکراین ظرفیتهای نظم موجود برای حرکت بسوی اقتدارگرایی را افزایش داده است. قطب چین - روسیه در رقابت با قطب غرب می‌تواند با سرعت به یک اردوگاه اقتدارگرایی پر قدرت تبدیل شود، کشورهایی مانند ایران جمهوری اسلامی، پاکستان، میانمار و غیره را در درون خود جای دهد و ظرفیتهای اقتدارگرایی را در بسیاری از کشورهای دیگر تقویت کند.

ششم، جنگ اوکراین شانس بازگشت به جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی را افزایش داده است. جنگ سرد قرن بیستم دارای سه عنصر اصلی بود: بازدارندگی هسته‌ای، تضاد ایدئولوژیک و جنگ‌های نیابتی. بازدارندگی هسته‌ای همچنان بر جای خود

باقی است. جنگ ایدئولوژیک جای خود را به مناقشات هویتی، اتنیکی و فرهنگی، مناقشه بر سر استانداردها و ارزش‌های بین‌المللی، رقابت علمی و تکنولوژیک، ساختن ائتلاف‌های موضوعی و منطقه‌ای و جنگ اقتصادی داده است. جنگ نیابتی نیز همچنان بر جای خود باقی است و با سرعت در حال گسترش است. در این شرایط احتمال اینکه جنگ اوکراین دوباره جهان را گرفتار جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی کند قابل توجه است.

هفتم، جنگ اوکراین می‌تواند اقتصاد جهان را که هنوز بحران ناشی از همه‌گیری کوید را پشت سر نگذاشته است، دچار یک رکود تورمی شدید کند. فشار تورمی این بحران بیشتر بر مواد خوراکی و سوخت متمرکز خواهد بود و از این جهت بیشترین فشار را بر مصرف‌کنندگان، به ویژه در کشورهای کم‌توسعه یافته و فقیر خواهد آورد. همچنین، افزایش نرخ بهره ناشی از فشار تورمی می‌تواند بازار مالی را که دارای حجم بدهکاری بسیار بزرگی است، دچار یک بحران جدید سازد. در شرایط کنونی اقتصاد جهانی ضربه پذیر است و یک رکود تورمی شدید که با بحران مالی نیز همراه باشد، می‌تواند موجب بروز یک بحران اقتصادی بسیار عمیق و پر دامنه گردد. این وضعیت، به نوبه خود می‌تواند به بحران‌های سیاسی و اجتماعی گسترده بیانجامد و به این ترتیب یک دور تسلسل شکل بگیرد که در آن بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یکدیگر را تشدید می‌کنند.

هشتم، آمریکای کنونی گرفتار مجموعه‌ای از مشکلات داخلی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. حل این مشکلات یکی از اولویت‌های آمریکا و جهان است. ادامه این مشکلات یک خطر جدی برای دموکراسی آمریکا است. جنگ اوکراین می‌تواند برخورد جدی با این مشکلات را به عقب باندازد و به صورت سرپوشی بر آنها عمل کند. سست شدن پایه‌های دموکراسی آمریکا تنها مسئله داخلی آمریکا نیست، بلکه پیامدهای سرنوشت سازی برای ثبات و صلح جهانی خواهد داشت.

## سخن پایانی

حمله نظامی روسیه به اوکراین یک جنگ غیر قانونی، نابرابر و غیر اخلاقی است که با هیچ استدلالی توجیه پذیر نیست. این جنگ حاکمیت ملی اوکراین را بنا بر قوانین بین‌المللی نقض کرده و پیمان ۱۹۹۴ را که در آن روسیه متعهد شد امنیت اوکراین را با اقدام نظامی به خطر نیندازد، زیر پا گذاشته است.

پشتیبانی از اوکراین در این جنگ نابرابر یک وظیفه اخلاقی است. افزون بر این، کوتاهی در عقب‌نشاندن پوتین می‌تواند در آینده به جنگ‌هایی بزرگتر و بسیار خطرناک‌تر بیانجامد. این ملاحظات بیانگر ضرورت مقابله هرچه سخت‌تر با جنگ طلبی و کشور گشایی پوتین است. اما این تنها یک جنبه معادله است. از سوی دیگر، ملاحظات بالاحاکمی از آنند که جنگ اوکراین دارای پیامدهای منفی متعددی برای نظم جهانی است. همچنین، تشدید و طولانی شدن این جنگ خطر گسترش دامنه آن به کشورهای دیگر و کاربرد تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی را افزایش می‌دهد. این ملاحظات جنبه دیگر معادله را تشکیل می‌دهند. مقتضیات این دو جنبه می‌توانند با یکدیگر در تضاد قرار گیرند. راه حلی که برای جنبه نخست مطلوب است می‌تواند برای جنبه دوم نامطلوب باشد.

ایجاد یک تعادل بهینه بین این دو جنبه دشوار است. در شرایط کنونی، طبیعتاً بیشتر تلاش‌ها متوجه جنبه نخست، یعنی ضرورت مقابله با تجاوز نظامی پوتین است. لذا، این خطر وجود دارد که جنبه دوم مورد توجه لازم قرار نگیرد. اهمیت جنبه دوم از جنبه نخست کمتر نیست. به جنبه دوم این معادله نیز می‌بایست توجه داشت. در غیر این صورت پیامدهای بلند مدت این جنگ برای کل نظم جهانی و ثبات جامعه جهانی بسیار زیان بار خواهد بود. در این وضعیت، یک راه حل دیپلماتیک که بتواند با ایجاد یک تعادل بهینه بین دو جنبه معادله، هرچه زودتر به این جنگ پایان دهد مطلوب‌ترین و میسرترین راه خواهد بود.

این جنگ راه حل نظامی ندارد و ادامه آن به زیان همه خواهد بود. جنگ اوکراین یک خطای محاسبه آشکار برای روسیه بود. روسیه نه تنها نمی‌تواند به معنای واقعی این جنگ را ببرد، بلکه ادامه جنگ تنها می‌تواند روسیه را ضعیف‌تر کند. این جنگ خسارت‌های اقتصادی و انسانی بسیار سنگینی برای اوکراین داشته است. ادامه این جنگ توسعه اقتصادی و سیاسی اوکراین را برای چند دهه به عقب خواهد انداخت. این جنگ ایالات متحده آمریکا را از اولویت‌های سیاست خارجی و داخلی‌اش دور کرده و مقابله با چالش‌هایی که با آنها روبرو است را دشوارتر می‌سازد. حتی چین، که نسبت به دیگر کشورها در موقعیت بهتری قرار دارد، انگیزه‌های نیرومندی برای پایان دادن به این جنگ دارد. منافع چین در ادامه رشد اقتصادی در یک نظام چند قطبی و خودداری از درگیر شدن در مناقشات نظامی و مسابقه تسلیحاتی پرهزینه است. در نهایت بازگشت به جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی و گسترش بی‌ثباتی و اقتدارگرایی به زیان همه خواهد بود.

در چنین شرایطی تلاش غرب برای یافتن یک راه حل دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ اوکراین از شانس موفقیت قابل توجهی برخوردار است و بازده بسیار بالایی برای نظم و صلح جهانی خواهد داشت.